

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
 تاریخ: ۲۳ دی ۱۳۹۸
 موضوع جزئی: آیه ۳۱ _ بخش دوم: ثمّ عرضهم علی الملائکه...
 مصادف با: ۱۷ جمادی الاول ۱۴۴۱
 چهار مطلب پیرامون عرضه اسماء به ملائکه
 جلسه: ۲۸

﴿الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین﴾

آیه ۳۱: بخش دوم

بخش اول آیه ۳۱ سوره بقره به تفصیل مورد بحث قرار گرفت و مطالبی که لازم بود در این مجال به آن پرداخته شود، بیان شد.

«ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»

در بخش دوم آیه ۳۱ میفرماید خداوند متعال اسماء را به ملائکه عرضه کرد و به آن‌ها فرمود اگر در آنچه که میگویید صادق هستید، گزارش دهید از اسماء آن‌ها.

چهار مطلب پیرامون عرضه اسماء به ملائکه

در مورد عرضه اسماء به ملائکه چهار مطلب قابل ذکر است:

مطلب اول: این است که چرا اساساً خداوند متعال این اسماء را به ملائکه عرضه کرد.

مطلب دوم: اینکه این عرضه چگونه صورت گرفت.

مطلب سوم: چرا ملائکه توان انباء از اسماء را نداشتند؟

مطلب چهارم: شرطی که در آخر آیه ذکر شده به چه معناست.

این‌ها نکات اصلی بحث در بخش دوم آیه است. البته نکات و مطالب دیگری هم در خلال این موضوعات و مسائل قابل طرح است.

مطلب اول: چرایی عرضه اسماء

با توجه به مطالبی که در مسئله اعلام خلافت انسان به ملائکه بیان کردیم، معلوم می‌شود که فرشتگان در واقع دو ادعا داشتند؛ یک ادعای آن‌ها ایجابی بود و دیگری سلبی. ادعای ایجابی آن‌ها این بود که ما برای خلافت صلاحیت داریم «نحنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نَقْدُسُ لَكَ»؛ این کلام ملائکه به نوعی متضمن یک ادعای ایجابی است مبنی بر اینکه ما که تسبیح و تقدیس تو را می‌کنیم صلاحیت خلافت داریم، پس به چه علت جانشین و خلیفه برای خودت قرار می‌دهی؟ ادعای سلبی آن‌ها این بود که انسان صلاحیت خلافت ندارد، چون در سخنان اینطور گفتند «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ». کسی را خلیفه قرار می‌دهی که اهل افساد و خونریزی است. خداوند متعال برای اینکه هر دو ادعای ملائکه را

رد کند و به آن‌ها اثبات کند که نه شما برای خلافت صلاحیت دارید و نه اعتقاد شما به عدم صلاحیت انسان برای خلافت صحیح است، تحدی کرد تا عجز ملائکه آشکار شود و بفهمند که نه ادعای اولشان درست است و نه ادعای دوم. نه آن‌ها برای خلافت صلاحیت دارند و نه عدم صلاحیت انسان برای خلافت امر درستی است. بر همین اساس می‌فرماید: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».

وقتی ملائکه با عرضه این اسماء و این حقایق مواجه شدند، نه تنها نتوانستند این حقایق را درک کنند، بلکه حتی نتوانستند از این اسماء و حقایق گزارشی عرضه کنند.

خداوند با آن‌ها تحدی کرد. تحدی به معنای مبارز طلبی است ولی اینجا برای آن است که عجز آن‌ها را معلوم کند؛ وقتی هم که آن‌ها با این حقایق مواجه شدند و ناتوان از انباء شدند، معلوم شد که نه خودشان صلاحیت دارند و نه اینکه فکر می‌کنند آدم صلاحیت ندارد درست است. چون آدم تعلیم داده شد به اسمائی که ملائکه ظرفیت درک آن را نداشتند. آن‌ها چون فکر می‌کردند اهل تسبیح و تقدیس خداوند هستند می‌توانند سرپرستی و خلافت همه موجودات به خصوص انسان‌ها را در زمین بر عهده بگیرند. ولی وقتی مواجه شدند با حقیقتی که از درکش عاجز بودند، و نتوانستند عمق و کنه این حقیقت را بفهمند، معلوم شد که صلاحیت خلافت ندارند.

از سوی دیگر از آنجا که آدم بوسیله خداوند به این حقایق واقف شده بود و واجد اسماء و صفات خداوند شده بود، ملائکه پی بردند آن تصویری که از آدم دارند اشتباه است. کأنّ خداوند روی دیگر سکه را به ملائکه نشان داد و به آن‌ها فهماند که آدم می‌تواند آنقدر سعه وجودی پیدا کند که مظهر اسم اعظم خداوند شود و همه صفات و اسماء خداوند در او متجلی شود. لذا علاوه بر پی بردن به عجز خودشان، به توانایی آدم و صلاحیت او برای خلافت واقف شدند.

پس دلیل عرضه اسماء به آدم اثبات این دو مطلب بود: ۱. عدم صلاحیت ملائکه برای خلافت ۲. صلاحیت انسان برای خلافت.

مطلب دوم: چگونگی عرضه اسماء

در صدر بخش دوم آیه می‌فرماید: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ». مقصود از عرضه در معرض قرار دادن و آگاه کردن است. و لذا نمی‌تواند مانند عرضه امور مادی باشد؛ وقتی کسی کالایی را می‌فروشد آن را عرضه می‌کند یعنی در معرض فروش می‌گذارد. ولی اینجا سخن از عرضه مادی نیست، چون عالم تجرد بوده است. وجود مادی این اسماء به آن‌ها عرضه نشده چون آن حقایق اولاً مادی نبوده و ثانیاً قابلیت عرضه در آن عالم نبوده. لذا آنچه که عرضه شده متناسب با آن موجودات مجرد و عالم تجرد بوده.

اسماء اگر بخواهند در آن عالم عرضه شوند یا وجود مثالی آن‌ها باید عرضه شود یا وجود عینی آن‌ها. آنچه که بر ملائکه عرضه شد حقیقت انسان کامل بود (حقیقت انسان کامل یک وجود عینی دارد و موهوم نیست) و به جهت اینکه خود این حقیقت واجد معارف و اخلاقیات و ملکاتی است که در این حقیقت وجود دارد، اسماء و صفاتی

است که در او تجلی پیدا کرده، پس باید آن اسماء و صفات و معارفی که در آن عالم بوده و این حقایق متصف به آن بودند را هم دریابد. لذا بخش از حقایقی که به ملائکه عرضه شد در واقع در قالب صور مثالی عرضه شد، چون ملکات و اخلاقیات و صفات (چه خوب و چه بد) در عالم مثال داری صورتی هستند. احسان، ایثار شجاعت، ترس، حسادت، کینه، گذشت و... اخلاقیاتی هستند که در عالم مجردات وجود عینی برایشان متصور نیست ولی در قالب مثالی قابل رؤیت اند. طبق برخی از روایات هم اعمال نیک و بد انسان در همین دنیا، صورتی مثالی در عالم مجرد دارد و آن صور مثالی که توسط خود انسان تولید می‌شوند، بعد از مرگ برای انسان هویدا می‌شوند و البته در عالم قبر و برزخ هم این صور مثالی با انسان همراه اند. اگر کسی اهل گناه باشد این صور برایش موجب وحشت می‌شود و یا در مقابل کسی که اهل نیکی و صداقت باشد این صور برایش لذت بخش خواهند بود.

به هر حال آنچه که بر ملائکه عرضه شد یا وجود عینی حقیقت انسان کامل بوده که از جنس نور است و این‌ها آن نور را در آن عرضه دیدند و آن بخشی از اسماء که وجود عینی نداشتند مانند معارف و اخلاقیات، آنرا در قالب صور مثالی مشاهده کردند. البته بعید نیست که بگوییم معارف و اخلاق هم وجود عینی دارند چون وقتی انسان کامل در بر دارنده آن صفات و اسماء است، پس آنها هم وجودی عینی پیدا کرده اند و لذا دیگر نیازی نیست که بگوییم این‌ها در قالب صور مثالی برای ملائکه عرضه شدند.

مطلب سوم: علت عجز ملائکه از انباء

وقتی که این حقایق به ملائکه عرضه شد، آیا این‌ها توانستند این حقایق را درک کنند؟ اینجا است که عجز ملائکه و عدم صلاحیتشان آشکار می‌شود و صلاحیت انسان برای آن‌ها بروز پیدا می‌کند. ملائکه قطعاً حقیقت اسماء الهی را نمی‌توانستند درک کنند. چون از نظر وجودی در حدی نبودند که کنه این حقایق برایشان آشکار شود. لذا یک حجابی بین ملائکه و این حقایق وجود داشته و دارد، هرچند این حجاب به تعبیر اهل فن یک حجاب نوری است نه از جنس حجاب‌های دنیا.

مثلاً چشم ما بدون ابزار قابلیت دیدن خورشید را ندارد ولی آیا ندیدن ما معلول حائل و مانع است؟ خیر. برای بسیاری از ما انسان‌ها آنچه که مانع دریافت حقیقت است، حجاب‌های ظلمانی است. اما گاهی ممکن است هیچ مانعی نباشد اما باز هم توانایی دیدن هم نیست مثل خورشید که نمی‌توان آن را دید ولی این بخاطر حجاب است این حجاب جنسش از نور است و بخاطر شدت نور قابل رؤیت نیست. ملائکه اگر عاجز از درک حقیقت اسماء الهی شدند، بخاطر این حجاب نورانی بود، یعنی نمی‌توانستند به این منبع خیره شوند و کنه آن را دریابند. ما وقتی به خورشید نگاه می‌کنیم، می‌دانیم که یک منبع نوری است ولی اینکه حقیقتش چیست برای ما قابل رؤیت نیست. برای ملائکه هم همینطور است برای تقریب ذهن بهتر است بگوییم آن‌ها هم این نور شدید را دیدند ولی نمی‌توانستند به عمق اسماء الهی پی ببرند. لذا فهمیدند که فاصله بسیاری بین آن‌ها و آن حقیقت است. وقتی آن نور شدید را دیدند، وقتی آن حجاب نورانی باعث عاجز ماندن

ملائکه از درک اسماء الهی شد، فهمیدند که خودشان هم صلاحیت خلافت را ندارند. کسی که نمی‌تواند آن حقیقت را ببیند و درک کند چطور می‌خواهد ولی و خلیفه خدا در روی زمین شود و نسبت به همه موجودات برتری پیدا کند؟ پس علت عدم درک حقیقت اسماء الهی هم همین شدت نورانیت آن حقیقت بود و همین برای آن‌ها کافی بود که از آن دو ادعایی که به نوعی داشتند، دست بردارند و بفهمند که چرا خداوند آن‌ها را خلیفه قرار نداد و چرا انسان را خلیفه قرار داد.

در جلسات گذشته بیان شد که چرا لفظ «ثم» آمده درست است که ثم برای ترتیب و فاصله استعمال می‌شود، اما این ترتیب در اینجا ترتیب زمانی نیست بلکه از حیث مرتبه است. بعد از آنکه خداوند متعال این حقایق را به ملائکه عرضه کرد، به آن‌ها فرمود: «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ». در آیه بعدی هم این مطلب خواهد آمد که خداوند متعال به آدم فرمود که به ملائکه انباء کن از این حقایق و دیگر بحث تعلیم مطرح نیست. چون اگر یک متعلم بخواهد مطلبی را یاد بگیرد باید ظرفیت و گنجایش داشته باشد. مثلا کسی که از اولیات مفاهیم فلسفی بیگانه است، چطور می‌شود به او قواعد فلسفی را تعلیم داد؟ ملائکه هم گنجایش تعلیم اسماء به آن‌ها را نداشتند و برای همین است که آدم به ملائکه حقایق را انباء کرد و خداوند هم به ملائکه می‌گوید «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ». دقت کنید که خداوند می‌گوید «باسماء» و قبلا عرض شد که منظور از اسماء حقایق عالم غیب، آسمان‌ها و زمین است، یعنی خداوند متعال به ملائکه نمی‌فرماید «انبئونی عن هولاء»، بلکه می‌فرماید: از اسماء این حقایق گزارش دهید. درست است که منظور از اسماء الفاظ نیست چون آنجا عالم الفاظ نبوده ولی می‌توانسته بگوید که از نشانه‌ها و علامت‌های این حقایق به من گزارش دهید. یعنی تحدی خداوند با ملائکه به پایین‌ترین مرتبه ممکن صورت گرفته و این عجز ملائکه را می‌رساند.

در ادامه خداوند می‌فرماید: «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» که در جلسه بعد توضیح داده خواهد شد.

«والحمد لله رب العالمین»